4. بیان رای نهایی

به نظر می رسد با زعیم پنداری مرجع تقلید نباید در اشتراط حیات برای مرجع تقلید، شک کرد، بدون این که بتوان در مساله تفصیلی (از تفصیلات متعددی که در آن وجود دارد) داد. نوبت به شک هم نمی رسد تا بتوان از مثل استصحاب یا اصل تعیین در مقابل تخییر یاد کرد.و با صرف مرجعیت علمی دانستن مرجعیت تقلید، زمینه برای مخالفت با شرط حیات وجود دارد، لکن در این فرض نیز اندیشه موجه، اشتراط حیات است مطلقا؛ زیرا میت، صاحب رای برای مقلّد نیست؛ مرگ هر چه باشد و معروض آن نیز هر چه می خواهد باشد.

با توجه به این نکته، مناقشه در مثل این گفته که «رای از آنِ جسم نیست تا با مرگ از بین برود» واضح می شود؛ زیرا مساله وجود و عدم رای در متن واقع غیر از وجود رای برای مقلد است و آن چه وجود دارد، اول است و آن چه به کار می آید، دوم است.

توجه به این نکته کانونی نیز مهم است که گستره تقلید، ضروریات و یقینیاتِ مکلف را نمی گیرد؛[1] از این رو هر زمان محتمل است که اگر مرجع تقلید زنده بود، از رای خود عدول می کرد؛ بنابراین با چه قرار و اطمینانی، مقلّد از میت تقلید کند؟! بنابراین:

تشترط فی التقلید حیاة المقلَّد مطلقا. (در بقا و شروع و ...)

5. حکم اصل در مساله و تحقیقی در ارتباط با حاکمیت اصل تعیین در دوران امر بین تعیین و تخییر

قبلا اشاره کردیم که توجه به مساله، شکی برای باحث باقی نمی گذارد تا از حکم شک و اصل جاری در آن بحث کند، لکن به هر دلیل، ممکن است برای برخی شک ایجاد شود، در اینجا بود که استصحاب مطرح گردید و بحث هایی در اطراف آن صورت گرفت. همچنین محقق خویی با رد استصحاب، از اصل دوران بین تخییر و تعیین صحبت کرد و حاصل اصل را عدم عدول از میت به حیّ قلمداد نمود. ما، موضع خود را نسبت به استصحاب مشخص کردیم و نسبت به حکم موارد دوران بین تعیین و تخییر، مطلبی را از محقق خویی نقل کرده و ملاحظه ای بر کار ایشان داشتیم. و اینک ملاحظه کنید ادامه ماجرا را!

1 .محققق طباطبایی (با تصدیق محشین عروه) فرموده است:
«فی الضروریات، لا حاجة الی التقلید ... وکذا فی الیقینیات اذا حصل له الیقین و فی غیرهما یجب التقلید ...». **العروة الوثقی**، ج1، ص4، مساله 5. البته بهتر بود، می فرمود: «لا معنی للتقلید فی الضروریات و الیقینیات کما لا وجه للاحتیاط و الاجتهاد فیها».

حکم دوران بین تعیین و تخییر

گفته شد: شک در اشتراط حی در مجتهد از مصادیق دوران امر بین تعیین و تخییر در حجت است که باید احتیاط کرد. به نظر می رسد در مساله تعیین و تخییر در حجت باید تفصیل داد به این معنا که اگر مورد، از مواردی باشد که بیان بر عهده شارع است در این جا، احتیاط لازم نیست و الا لازم است. با این توضیح که اگر حجیت یک طریق عُقَلائاً تمام است لکن شک در اعتبار شرعی امر زائد است؛ مثلا دو مجتهد مساوی برای تقلید هستند و یکی از آنها، اورع از دیگری است و اورع بودن در طریق عقلایی نقشی ندارد لکن احتمال اخذ آن شرعا وجود دارد، در این جا می توان به تخییر فتوا داد؛ زیرا در صورت اعتبار شرعی اورعیت از طرف شارع باید بیان شود. ولی اگر دو مجتهد که یکی اعلم از دیگری است، وجود دارند و اعلم بودن در نظام عقلا یا باعث تقدیم است و یا احتمال تقدیم آن را نزد عقلا می دهیم واحتمال تقدم آن در شرع نیز وجود دارد، در این جا می توان (بلکه باید) به اصل تقدیم تعیین بر تخییر فتوا داد و نمی توان بیان را بر عهده شارع گذاشت.[2]

به نظر می رسد حیات مرجع تقلید بر فرض وجود شک - که البته به نظر ما شک مجال ندارد - از قبیل دوم است که باید در مورد آن، احتیاط کرد، البته به شرطی که تقلید را صرف مرجعیت علمی ندانیم و آن را نهادی بدانیم غیر از رجوع محض جاهل به عالم برای کسب اطمینان یا به عنوان خیر الطرق المیسرة و الا (اگر صرف رجوع جاهل به عالم فرض کنیم / خیر الطرق المیسرة فرض کنیم) عُقلا حیات را شرط نمی دانند و در این صورت از موارد دوران امر بین تعیین و تخییر خارج می شود.

پس مطابق برخی قرائت ها از تقلید، مورد از موارد تعیین و تخییر نیست و اگر هم باشد احتیاط لازم نیست؛ چنان که مطابق برخی رویکرد ها اصل تعیین متعین است.

والحمد لله رب العالمین ** پایان دوره خارج اصول.

[2] .با این حساب در مساله دوران امر بین تعیین و تخییر دو تفصیل وجود دارد: تفصیل بین حجت و غیر حجت و در حجت هم تفصیل به گونه ای که در متن گذشت. البته مِآل این دو تفصیل به یک محور است و آن، این که اگر بیان با شارع بود، احتیاط لازم نیست و الا لازم است.